

انسان و حیوان



نوشته صادق هدایت

نشر الکترونیک مهر ۸۸ - October 2009

تایپ و صفحه بندی از فرهاد ابراهیمی

(کلمات این متن همانند نسخه اصلی کتاب تایپ شده است.)

<http://ghafaseh.4shared.com>

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
«فردوسی»

الف

قبل از آن که داخل مبحث فوق به شویم لازم است ذکر مختصری از اقوال علما و فلاسفه در این باب بیان کنیم، تا مزید بصیرت خوانندگان گردد.

اول باید دانست فرق مابین انسان و حیوان در کجا است، زیرا تمام حکما و علما موافق اند که از حیث ساختمان جسمانی انسان و حیوانات عالی شباهت تامی با یکدیگر دارند و فقط یک اختلاف جزئی در بین است که نزد انواع حیوانات آن تفاوت به مراتب زیادتر می باشد؛ مثل حیوانات پستاندار با پرندگان و پرندگان با خزندگان. در این خصوص اشکالی نیست بلکه در موضوع میل طبیعی Instinct احساسات و بالاخره هوش حیوان اشکالاتی رخ می دهد.

عقیده فلاسفه در این باب اختلاف کلی دارد، چنان که بعضی به وجود روح حیوان قائل اند الا اینکه فرق روح انسان و حیوان را در درجات می دانند، در صورتی که عده دیگر قطعاً منکر روح حیوان شده و می گویند: بر فرض انسان جسماً با حیوان شباهت داشته باشد، ولی هرگز قوای معنوی او با حیوان قابل مقایسه نیست؛ و یک مسافت بعیدی آنها را از یک دیگر دور مینماید.

مابین این دو دبستان و نزد فردا فرد آنها هر ساعت عقیده مخصوصی ظهور می کند، از طرف دیگر علمای فن تاریخ طبیعی دو دسته شده و دائماً در مشاجره و مناظره می باشند، زیرا که گروهی انسان را سر دسته حیوانات پستاندار می دانند و عده دیگر راضی نمی شوند انسان را در ردیف حیوانات اسم ببرند و می خواهند برای او یک مقام فوق العاده در بین موجودات قائل شوند.

پاسکال Pascal انسان را متوسط مابین فرشته و حیوان دانسته، و این عقیده کلیه حکما و متصوفین مشرق زمین است: که هر گاه انسان پیروی شهوت و نفس بهیمی یا اهریمنی را بنماید، از حیوان هم مطابق «کالانعام بل هم اضل» پست تر است و اگر به مجاهدت تزکیه نفس حاصل کند و به وسیله ریاضت به مراتب عالیه و فضائل و کمالات برسد مقام او از فرشته نیز بالاتر خواهد بود. لکن این تعریف از طریق علمی خارج است و به ممیزی آن در نمی آید، و فقط در الاهیات جایز می باشد.

اگر انسان در نظر فلاسفه و ماوراء الطبیعیون و الهیون یک اهمیت فوق العاده ای دارد، در نزد علمای علوم طبیعی بیش از یک حیوانی که نسبتاً از حیث ساختمان اعضا از سایر هم جنسان خود، یعنی حیوانات کامل تر است چیز دیگری نیست. از نقطه نظر علمی حیوان از همان عناصری ترکیب یافته که انسان را تشکیل می دهند، آیا مثل حیوان از یک سلول Cellule مرموزی به وجود نیامده؟ علم الابدان، علم الانساج، علم الجنین، معرفت الارواح¹ هر کدام به نوبت خود ثابت می کنند که ترقی و نشو و نماي آن سلول تغییرات و عوارض متشابهی را نزد انسان و حیوان طی می نماید، علاوه بر این هر دو دارای اعضای مخصوصی هستند که آنها را برای کار معینی استعمال می کنند، و همان احساسات را درک می نمایند، و در هوا و هوس چنان که در خصائل و معایب، مشترکند.

انسان نادان، یا وحشی و یا بچه که هنوز از لطایف تمدن، و موشکافی فلسفه بی بهره می باشند، مابین انسان و حیوان را چندان فرقی نمی گذارند، زیرا که می بینند حیوانات مثل آنها می روند، می آیند، جستجوی غذا می نمایند، زائیده، بچه خود را شیر می دهند، از آنان حفظ و حمایت و پرستاری می کنند، و گاهی غمناکند و زمانی خوشحال: نزاع می نمایند، بازی می کنند، احساس درد کرده و فریاد بر می آورند، و بالاخره سرنوشت آن ها یکی است: مثل هم متولد می شوند، همان احتیاجات را دارند و مانند یکدیگر نیز می میرند - پس با عقل ناقص و فکر کوتاه خودشان نتیجه می گیرند که حیوانات نیز موجوداتی هستند تقریباً مثل انسان، پست تر، عالی تر، یا مساوی؟ این را دیگر نمی دانند و آنچه از این مخلوقات بر آن ها مجهول است، عبارت از سکوت آن هاست و همان خاموشی را دلیل متانت و اهمیت آنان فرض می کنند. چنان که نزد عوام گربه را به واسطه وقار جبلی، سکوت مرموز و برق زدن موهای او، و حالت متفکر و غمناکش گمان می کنند جن است! هم چنین پیشینیان در جلو آن ها تواضع می کردند و زمانی آن ها را حلول و نشاء الهی می نگریستند؛ و از آنجا عقیده باطل پرستش حیوانات بروز می کند، که مربوط به مذهب تناسخ است.

بهترین شرح کاملی که در این موضوع داده اند، همان تعریف جامع ارستو است: «انسان یک حیوان ناطق است.» البته انسان همان طوری که از سایر حیوانات کامل تر است امتیازات ذهنی و معنوی او نیز بیشتر خواهد بود و بعضی از آن ها منحصر و مختص به اوست و در سایر قوا به طور غیر مساوی با حیوانات مشترک می باشد. اما قوای دیگری هم هست که حیوانات بر او برتری دارند؛ مثل سگ در وفاداری، کبوتر در عشق، مورچه در مال اندیشی، زنبور عسل در اداره امور خود، شتر در قناعت و بسیاری دیگر در نیرو و عده ای از موشکافی حواس یا مهارت در معماری و نساجی از برای ما سرمشق خواهند بود. لکن نباید فراموش کرد که بیشتر حکما عادات و اخلاق ذمیمه حیوان را با یک انسان کامل که عاری از

¹. Physiologie, Histologie, Embryologie, Psychologie

هرگونه عیب و نقص باشد سنجیده اند، و این خیانتی است نسبت به حیوانات، خوب است در اینجا به خاطر بیاوریم که هنوز قبایل وحشی انسان وجود دارند که کاملاً پست تر از حیوان می باشند؛ چنان که کارائیب ها Caribes وقتی که غذایی به مذاقشان خوب بیاید می گویند: «آنقدر لذیذ است مثل گوشت انسان مرده.» لازم نیست خیلی دور برویم، در پایتخت های ملل متمدنه اشخاصی هستند که به مراتب از حیوان پست تر می باشند. فلاماریون C. Flammarion در کتاب «پس از مرگ» خود می نویسد: «حیواناتی هستند که از بعضی مردم باهوش ترند.» جای تعجب است فیلسوف بزرگ دکارت Descartes که خیلی متعصب به مقام انسان بوده از روی نخوت حیوان را ماشین متحرک فرض می کند. و این یک اشتباه پوزش ناپذیری است، چون همین سهو باعث شد که با حیوان به طرز ظالمانه رفتار می کردند و می کنند: چنان که مالبرانش Malebranche پیرو فلسفه دکارت برای تحقیقات فلسفی! سگ خود را دائم می زده است. روزی او را از رفتار ظالمانه اش سرزنش می کنند جواب می دهد: مگر نمی دانید که حیوان حس نمی کند؟ ولی فلسفه آن زمان با امروز خیلی تغییر کرده و فرض دکارت به کلی منسوخ و مضحک شده است. حقیقتاً انسان باید کور و افلیج و یا اصلاً حیوان را ندیده باشد، تا در هوش آن شک بیاورد. حیوان مرکب است: از روح و جسم؛ جوهر روح اراده و فکر است، و ماده زمانی که از روح جدا شده متلاشی می شود. مابین روح که دائم در فکر می باشد و ماده که ابداً فکر نمی کند غیر ممکن است که آن ها را از یک اصل بدانیم. مگر روح از چه تشکیل شده؟ به غیر از هوش و اراده و میل است که در حیوان وجود دارد؟ در اینجا لازم است هوش حیوان را با میل طبیعی اشتباه نکنیم؛ زیرا یک اختلاف بزرگی مابین اعمال عقلی یا ارادی و فکری یا طبیعی حیوانات است، که عبارت از هوش و میل طبیعی می باشد: میل طبیعی عبارت است از جمیع اعمالی که حیوان مطابق یک ضرورت دائمی عمل می نماید، بدون تعلیم و آموزش و هم چنین تغییر ناپذیر است. و لکن در هوش تمام اعمال منوط به تربیت و تجربه می باشد و متغیر است.

در میل طبیعی تمام اعمال فطری است: بیدستر (Castor) لانه خود را می سازد بدون آموختن، و این کار او اجباری و ضروری می باشد زیرا درموقعی مشغول ساختن است، یک قوه دائم و اجباری حیوان ر وادار به ساختن می کند. در هوش تمام اعمال از روی آزمایش، تجربه، عمل و تعلیم است: اسب اطاعت نمی کند زیرا که نمی خواهد و در اعمال خود آزاد و مختار می باشد.

به هر جهت برای علم غیر ممکن است به ماهیت روح انسان یا حیوان پی برده و یا بتواند در آن دخل و تصرفی بنماید پس بنای نظریات خود را فقط باید بر روی ابراز خارجی آن هوش قرار دهیم.

اشخاصی که انسان را با حیوان مقایسه کرده اند در نتیجه مشاهدات خودشان اقرار می نمایند که حیوان حس می کند قضاوت می نماید، و به میل و اراده خود می باشد یعنی با هوش است. در موضوع هوا و هوس و احساسات و طبیعت های مختلفه بین انسان و حیوان نیز به همان نتیجه بر می خوریم. حیوان اظهار محبت می کند، تنفر می نماید، خشمناک می شود، حسادت می ورزد، و یا صبور است و اعتماد به خود دارد. در حیوانات اهلی این اختلاف را بیشتر مشاهده می کنیم. کیست که ندیده باشد سگ خوشحال یا غمگین، مهربان یا وحشی، تنبل یا زرنگ، قانع یا پرخور، پاکیزه یا کثیف، ترسو یا شجاع است، بعضی اوقات فقط با اشخاص معینی انس می گیرد، و زمانی به هر کسی اظهار دوستی می کند، و تربیت و موقعیت محیط در حیوانات موثر است؟ اینجا یک مثل مابین هزارها ذکر می کنیم:

دوپن دو نمور (Dupont de Nemours) از برای هوش فیل این حکایت را می نویسد: «فیل باغ نباتات پاریس عادت کرده بود از کسانی که به تماشای او می آمدند نان قندی و شیرینی می گرفت. چون برای سلامتی او مضر بود، قدغن شد منبع و واردین چیز خوراکی به حیوان ندهند، و یک قراول برای دفاع در آن جا گماشتند.

فیل خوب ملتفت شد، کسی که مردم را از دادن تحفه و پیش کشی معمولی جلوگیری می کند آن شخص مسلح است، و دانست اسلحه اوست که باعث اطاعت مردم شده، پس به آرامی نزدیک قراول رفت، تفنگ را از روی دوش او برداشت و شکسته بر زمین انداخت.»

غیر ممکن است منکر اراده حیوانات بشویم، ببری در موقع گرفتن طعمه، خود را در بین علف زار مخفی نموده پاورچین پاورچین به طرف آن جلو می رود برای این که او را نبیند و می داند آنچه باید بکند. بچه های سگ یا گربه در وقت بازی به هم پرخاش کرده یک دیگر را از روی شوخی می گزند بدون این که صدمه ای وارد بیاورند، چون می دانند که مقصودشان بازی بوده است. سگ هوا و هوس خود را مخفی می کند، خود را به تجاهل می زند، پس از اعمال خود آگاه است. حیوان برای بیان کردن احساسات خود صدا دارد و به آهنگ های مختلفی در می آورد، مثل خشم، محبت، التماس، درد، اضطراب و غیره. و آن ها این افضلیت را دارند که زبان ما را می فهمند در صورتی که ما زبان آن ها را ملتفت نمی شویم؛ و در هر سرزمینی که یک دیگر را ملاقات کنند زبان هم جنس خود را می دانند، اما روسی انگلیسی را و آلمانی چینی را نمی داند مگر بعد از آموختن.

آیا انسان جرئت و جلادت خود را به حدی می رساند، که هوش حیوان را از خیلی بزرگ گرفته تا خیلی کوچک انکار کند؟ از فیل تا مورچه، هم چنین از سگ تا بیدستر، پرستو، زنبور عسل و غیره و غیره، مناظر حیرت انگیز، و اظهار یک هوش کم بیش کاملی را به ما نشان می دهند. پس ابراز خارجی روح هم نمی تواند قطعا انسان را از حیوان تمیز بدهد.

«در حیوان همه چیز مخفی و مرموز است»

میشله

ب

انسان وقتی که به درجه هوش حیوانی پی برد، می تواند از خود سؤال کند: تا چه اندازه رعایت حقوق آن ها را باید در نظر گرفت؟ آیا هیچ سزاوار است به ائتلاف جنبندگانی که برای ترقی خود در تلاش هستند و مانند انسان جستجوی سعادت می کنند که اولین نقطه نظر تمام مخلوقات است مبادرت بنمائیم؟ پرندگانی که برای زراعت مفید و لازم می باشند، می بینیم در هر سال هزارها به دست انسان سبع خونخوار مقتول و محبوس و بالاخره نابود می شوند. تمام حیوانات از بزرگترین تا کوچکترین آن ها می روند در اثر ظلم و کشتار معدوم شوند.

آیا از این اجحاف رقت انگیز ناگزیر می باشیم؟ محققاً خیر. تمام این ها بسته به میل و عقل بشر است. اگر تا اندازه محدود و معینی می توانیم از حیوانات استفاده کرده و برای خدمت خودمان به کار ببریم، در حقوق آن ها نباید طریق زیاده روی پیش گیریم. اما برای انسان آسان است که به قول خود خدیو و صاحب اختیار مطلق روی زمین می باشد و

بدون کمترین تأملی به حال زبردستان با تمام خودپسندی جبلی از زنبور عسل آذوقه اش را که عسل باشد می گیرد، از مرغ تخم او را مطالبه می کند، از طیور بچه های آن ها را و از گاو شیر و گوساله اش را، از اسب بارکشی و اسارت می خواهد و گوسفند را فدای شکم پرستی خود می کند...

انسان صاحب تسلط و تحکم است، اینست تمام علم او، تمام بصیرت او، و تمام فلسفه اش. او مسلط است و از استیلای خود سوءاستفاده کرده به طرز شنیعی اجحاف می ورزد، و در همه جا خود را یک نماینده مشئوم مرگ نشان می دهد. آیا از هوش و احساسات و روح برادران زبردست خود چه می داند؟ هیچ!

انسان مظلوم کش است، و خود را بدترین مستبد، پست ترین ظالم به حیوانات معرفی کرده، آن ها را به قید اسارت خود در آورده، حبس می نماید و به قسمی با آن ها رفتار می کند که زندگانی بر آن ها دشوارتر از مرگ می شود.

دیری نخواهد گذشت بهترین نمونه های حیوانات، که سند مهمی برای تاریخ طبیعی هستند مثل فیل (باهوش ترین حیوانات) در زیر شکنجه انسان معدوم شوند. به همین طریق سگ دریائی، شترمرغ، بیدستر، میمونهای بزرگ و بسیاری دیگر به غیر از حیوانات کوچکی که برای چرم یا پوست و یا پر قیمتی محکوم به مرگ خشن و وحشیانه انسان می باشند.

دلیل و برهانی که انسان می آورد، همیشه به نفع خودش تمام می شود، یعنی برای اثبات پستی، احمقی، شرارت حیوانات و این یکی از خیالات خام، و بدایع خودپسندی علاج ناپذیر ما است. شرارت حیوان افسانه و تهمت است و شاید انسان برای پوزش از بی رحمی خود اختراع نموده، حقیقت آن است که انسان یک امتحان خوبی از خود نداده و همین بد رفتاری او است که حیوان را وادار به شرارت می نماید. چرا طیور کوچک در کمال فراغت و آزادی بین پاهای اسب یا گاو گردش می کنند؟ زیرا که از روی تجربه به آن ها معلوم شده، از این حیوانات صدمه نمی بینند، اما از حضور انسان فرار می نمایند، چون که می دانند انسان بدذات، ظالم، و خطرناک است. این فرار حیوانات از برای احترام به او نیست: انسان به چشم حیوان یک حیوانی است مثل سایر هم جنسان خودش، و بر روی پیشانی او علامت قدس و نور ملکانه دور سر او را نمی بینند؛ و تا زمانی که انسان را نمی شناسند، او را جز یک مخلوق دو پا که حرکات و سکنت او آن ها را به تعجب می اندازد هیچ احساس مخصوصی از دیدن ما نمی کنند.

حیوانات علف خوار، مثل فیل، اسب، گوزن، آهو و غیره تا وقتی که درباره انسان بدگمان نشده، به اصطلاح ضربه شست او را نچشیده بودند، انسان را از خودشان فرق نمی گذاشتند، اما همین که انسان شروع به آزرده شدن آنها نمود آن ها فرار کردند.

سیاحانی که برای اولین مرتبه وارد صحاری آفریقا شدند، نقل می کنند که گله های گورخر، آهو، گوزن و غیره که به چرا مشغول بودند، از دیدن انسان فرار نکرده بلکه به او نزدیک می شدند.

اما همین که رفقای خود را دیدند که به ضرب گلوله به روی زمین غلطیدند، پی بردند که انسان یک دشمن خونخوار آن هاست و شروع به فرار کردند. سگ های در یائی نیز اولین دفعه در کنار کشتی های بخار با یک کنجکاوی ابلهانه ای ماشین های این موجود مجهول را می نگریستند اما وقتی که این موجودات عجیب آن ها را با گلوله و ته تفنگ پذیرائی کردند این حیوانات بیچاره به سفاهت خود برخورد و بعدها اختراع کشیک را نمودند؛ ولی امروزه تقریباً نایاب شده اند.

هیچ حیوانی بی جهت بدذات و شریر نیست، و نمی شود مگر از ناچاری، در صورتی که انسان درنده ترین حیوانات است...! خوب است نژادهای پست انسان را که هنوز در حال توحش باقی هستند نیز فراموش نکنیم. و اگر منصفانه در وضعیت انسان و حیوان تعمق بنمائیم خواهیم دید که در بین آنان کمتر انقلاب و اختلال روی می دهد؛ و اگر آنان کشتار و جنگ را می دانند، ندرتاً این جنایت مهیب، این مبارزات هولناک، این نیرنگ های گوناگون در نزد آن ها دیده می شود و اگر

هنوز انسان آدم خوار است در بین گرگان گرگ خوار نمی باشد. پس در مقابل این همه اعمال شنیع، سبیت، پستی، بی اختیار مجبور می شویم اقرار نمائیم که: انسان یک جانور پست فاسدی است.

این قسمت را تمام نمی کنم بدون این که آخرین دفعه نشان بدهم که حیوانات بر ما برتری دارند زیرا که انسان محتاج به وجود آن هاست در صورتی که آنان احتیاجی به ما ندارند. درست است بعضی از آن ها با ما متفق شده؛ شریک رنج و رفیق مشقت ما می باشند اما باید فراموش نکنیم که هر چند آن ها را برای کمک خودمان اختیار نموده ایم ولی با آن ها در کمال درشتی و خشونت رفتار می کنیم. اگر یک خوراک «بخور و نمیر» به آن ها می دهیم در عوض از گرده آنان کار می کشیم. حیوانات برای یک زندگانی آزاد و مستقلی خلق شده اند؛ پرنده را برای قفس نیافریده اند، اسب، الاغ با زین زائیده نشده اند. واضح تر بگوئیم: انسان آنان را از طبیعت دزدیده، برای هر کدام یک مصرف و کاری تراشیده است. انسان نه فقط با کمک حیوانات کار می کند، بلکه از عرق جبین و خون آن ها می خواهد زندگانی بنماید، در همان حالی که بدبخت ترین و بیچاره ترین تمام موجودات است. این غرور و بی احتیاطی اوست که خود را با خدا برابر می کند و گمان می نماید برتر و افضل از تمام مخلوقات می باشد، و به حیوانات به دلخواه خود ستم می کند، به میل خودش بعضی قوا به آن ها می دهد و یا از آن ها سلب می کند، در صورتی که ارتباطی بین خیالات انسان و حیوان نیست. صحیح است انسان کامل کاملاً ممتاز و برتر حیوانات است، اما نمی توانیم انکار نمائیم که حیوانات امتیازات بسیاری بر ما دارند چون که ما محتاج به آموختن همه چیز می باشیم ولی آن ها آن چه را که باید می دانند. این هوشی که بدان می نازیم و هر ساعت تفاخر می کنیم، در هر دقیقه ما را گول می زند. میل طبیعی، حیوان را هیچ وقت به خطا نمی اندازد و به تحریک آن عمل می نماید. به علاوه آن ها هوش دارند و فرق نفع و ضرر خود را می گذارند یعنی به چه طریقی باید میل طبیعی خود را به کار ببرند، و چون این هوش منحصر به احتیاجات طبیعی آن هاست کمتر از راه طبیعت منحرف می شوند. نمی توانیم بگوئیم: حیوانات همیشه از روی یک سبک و سلیقه عمل می نمایند، زیرا در موقع احتیاج، به مقتضای محیط، طرز زندگانی خود را تغییر می دهند. اما تغییرات آن ها موقتی است و هر آینه آن موانع برطرف شوند، دوباره سبک و طریقه قدیم خود را پیش می گیرند؛ و الا تغییرات آن ها برقرار خواهد ماند، و یا به عبارت دیگر آن ها از برای هوا و هوس دل خود را به دریا نمی زنند، و کاملاً مراعات حزم و احتیاط را می نمایند. آیا به مناسبت این که به دلخواه خود و اتفاق و بی فکری و بر خلاف طبیعت رفتار نکرده یک خطائی نموده اند؟ خیر. میل طبیعی و عقل در آن ها توأم است و با یک دیگر مشورت می نمایند. در این جا خواهند گفت هوش حیوانات منفی است و همیشه خط سیر آن از دایره خود تجاوز نمی کند و راه ترقی بر آن ها مسدود است. ولی این صحیح نیست، چون که ترقی برای انسان خوب است که در اول فاقد همه چیز می باشد و اگر از بدو طفولیت، ما را حفاظت نمی کردند، و از خطرهای بی حساب نمی رهندند، برای ما غذا تهیه نمی کردند، البته زنده نمی ماندیم. برای ما ترقی خوب است که احتیاجات اولیه ما که فراهم شد، پی چیزهای دیگر برویم که اغلب به ضرر خودمان تمام می شود، اما حیوانات صنایع ما را، علوم ما را، تمدن مصنوعی ما را لازم ندارند؛ طبیعت آن ها را مطابق آب و هوایی که در آن زندگانی می کنند ملبس ساخته، اسلحه داده، پا برای دویدن، آلت شنا برای شنا کردن، بال برای پریدن، آلات دیگر برای کار کردن؛ و غذای مناسب آن ها را نیز فراموش نکرده است. آیا بیشتر از این چه می خواهید؟

می گویند حیوانات مثل ما آزادی ندارند و خادم تمایلات جسمانی و شهوت خود می باشند - آیا به نوبت، خود ما نیز مطیع همان تمایلات نیستیم؟ برای معدودی از مرتاضین که به برطرف کردن نفس بهیمی، امساک در غذا و داشتن قدرت کاملی بر تمایلات سوء خود موفق شده اند استثنا است. اما چقدر اشخاص هستند که مطیع و منقاد بدن خود می باشند؟

بهتر آن است که سکوت کنیم زیرا که حیوان در موسم معینی برای حفظ نسل خود؛ مطابق قانون طبیعت نه از برای لذت و شهوت رانی، جفت گیری می کند، ولیکن انسان...؟

دلیل دیگری که برای اثبات برتری انسان بر سایر حیوانات می آورند این است: که انسان بر آن ها مسلط می باشد؛ و از مرغ هوا تا ماهی دریا را به میل خود اسیر کرده، اذیت می نماید و معدوم می کند - اما این دلیل مزخرفی است چون زور یک قدرت مادی می باشد که استعمال آن انکار عقل است و انسانی که ادعا دارد دنیا را به قوه عقل خود اداره نموده، می بینیم رفتار او به کلی مخالف مدعای اوست، هیچ چیز به آسانی کشتار و انهدام نیست. آیا چقدر از ملل متمدنه بعد از هجوم یک مشت وحشی نابود شده و نام آن ها محو و نابود شده است؟

ما متصل از توانائی و دانائی خودمان سخن می رانیم، و از تفوق خود بر سایر حیوانات دم می زنیم و این نکته را فراموش کرده ایم که به هیچ مقامی نرسیده ایم مگر به پایمردی حیوانات.

انسان به واسطه خودپسندی جبلی گمان می کند تمام موجودات برای وجود او پا به عرصه وجود گذاشته، و آن ها را برای کشتن و خوردن آفریده اند. به این هم اکتفا نکرده این شاهکار خلقت، این مجسمه اخلاق، این مظهر الهی و بالاخره فرشته زمینی سرگرمی و تفریح لازم دارد. می خواهد با جان حیوانات بازی کند، از آن ها شکار نماید، مختصر خون می خواهد تا حرص خود را تسکین بدهد! چه ضرر دارد؟ حیوان باید خیلی افتخار داشته باشد که به قید اسارت و شکنجه ای که این ملک عذاب برای آن ها معین می کند به بدترین زجر بمیرد! این دیو افسار سر خود به میان دشت و هامون افتاده، منظر دلربای طبیعت، نغمات روح پرور پرندگان را به یک پرده خون آلود و فریادهای ناامیدی مبدل می سازد، هر گروهی به سوئی پراکنده شده، سپس به تعاقب سایرین پرداخته، دره به دره، کوه به کوه، دشت به دشت به کشتار آن ها می پردازد! زیرا که جسارت کرده از حضور دژخیم خود فرار کردند. حیوان حق حیات ندارد، علاقه به زندگانی ندارد، بچه خود را نمی خواهد، و بر روی آن ها رقم قتل شان نوشته شده! اگر حیوانات می توانستند حرف بزنند، چه اسمی به دژخیم خود، به جانی خود، به قطاع الطریق خود می گذاشتند؟ به کسی که بدون سبب، بدون فایده، بدون محرکی به غیر از یک کنجکاو ابلهانه، یک خوپسندی احمقانه و یک وسواس بی شرفانه کشتار و انهدام، خود را در گوشه انزوای آنان انداخته و جنبندگان درمانده ناتوانی را قتل و غارت می کند، که جز یک مکان آزاد و آرام چیز دیگری نمی خواهند و ابدا به او هیچ آزاری نکرده و نه خواهند کرد؟ خودپسندی انسان نتایج فوق العاده رذل و پستی دارد. آیا چه صفتی می شود گذاشت به شخصی که لذت خود را در کشتار و انهدام زیردستان می داند؟

بلاتن Blatin در کتابی که راجع به ظلم انسان نسبت به حیوانات نوشته است، حکایت ذیل را که سببیت انسان و عفو جوان مردانه سگ را نشان می دهد می نگارد:

«شخصی سگ خود را کنار رودخانه برد، تخته سنگی به گردن سگ آویخته او را در آب انداخت. حیوان بعد از تقلای کمی سنگ را از گردن خود رها کرده شناکنان به طرف رودخانه نزدیک می شود. همان شخص دست خود را به جانب او برده و زمانی که به دسترس رسید، ضربت شدیدی با کارد روی سر حیوان می زند، در همین ضمن پای خودش نیز لغزیده و در رودخانه می افتد. هر چه مردم را به کمک می خواهد فایده ندارد. در آب فرو رفته دوباره بالا می آید و نزدیک است غرق بشود. ناگاه کسی او را گرفته به طرف ساحل می کشاند: این سگ خون آلود اوست.»

این است وفای یک حیوان مظلوم، که در مقابل چنگال مرگ، وفاداری و حق شناسی را فراموش نکرده و قاتل خود را نجات می دهد. آیا از انسان در چنین موقعی از این جانفشانی ها و فداکاری ها دیده شده؟ جواب آسان است: نه. چه خبط و اشتباهی سبب شکنجه حیوانات شده، و آن ها معروف به مضر و موزی هستند!

کسانی که تا اندازه ای حساس باشند از یادآوری عمل زشت خود نسبت به حیوانات پیش وجدان خودشان همان قدر شرمنده شده، و همان پشیمانی و دل تنگی را حس می کنند که درباره انسانی مرتکب جنایتی شده باشند و این خجلت پیش نفس را صدای وجدان انتقام جو می نامند.

ویلیام هاریس William Harris شکارچی معروف، در سیاحت نامه خود می نویسد:

«زمانی که برای اولین دفعه فیل ماده ای را کشتم فردای آن روز به جستجوی حیوان مرده رفتم دیدم تمام فیل ها از این قسمت فرار کرده بودند مگر بچه آن فیل کشته شده که تمام شب را پهلوی مادر خود به سر برده بود. چون چشمش به ما افتاد دوان دوان در حالی که ترس و مرگ را فراموش کرده بود به جانب ما آمد. از طرز حالت او اندوه تسلی ناپذیرش هویدا بود و خرطوم خود را به قسمی حرکت می داد، مثل این که از ما استمداد می خواهد و تضرع می کرد.» در همین وقت هاریس می گوید:

«از این کار خودم یک خجلت حقیقی بر من دست داده و حس کردم که مرتکب جنایت شده ام.»

پتر کبیر که پادشاهی ظالم و بی باک بود و در مدت عمر خود سیل های خون جاری نموده، نسبت به حیوانات رأفت و رقت قلب مخصوصی ظاهر ساخته است. میرژوسکی می گوید:

«یکی از علمای آلمان محض تفریح خاطر امپراتریس فشار هوا را امتحان می کرد، گنجشکی را زیر سرپوش بلوری انداخته، به تدریج هوا را از درون شیشه بیرون می کشید، تا این که امپراتریس مرگ حیوان بیچاره را مشاهده کند. همین که پتر کبیر دید گنجشک به سرعت پر و بال می زند و نزدیک است بمیرد، فریاد زد:

«بس است این حیوان بدبخت کاری نکرده، کسی را نیاززده، زود آن را رها کنید برود.»

این همان شخصی بود که نهایت بی رحمی را به هم نوع خود نشان داده، ولی آزار بی جهت حیوانی را نه توانست به بیند.

دکتر کلارک ابل Dr. Clark Abel بعد از شرح کشتن یک میمون بیچاره در (سوماترا) می گوید:

«اشخاصی که در مرگ او شرکت کردند اظهار می کنند، این حیوان شباهت تامی به انسان داشته و طرز حالت و قیافه و حرکاتی که در حالت نزع می کرده شبیه به انسان بوده است، دست خود را روی زخم های گلوله گذاشته و فریادهای جگرخراشی می کشید.» دکتر می گوید: «یک احساس ترس و رحمی بر ما مستولی شد که من هنوز فراموش نکرده ام.» تمام شکارچیان موافق اند که مرگ میمون های بزرگ شبیه به انسان است و آن ها هر چند شقی و سنگ دل باشند، یک قسم ندامتی از کشتن میمون ها احساس می کنند که تمام خودپسندی و خودداری آن ها نمی تواند آن حس را برطرف کند و همیشه در پیش چشم آن ها مجسم می شود.

انسان در همه جا خود را به حیوان یک دشمن خونخوار و یک ظالم جبار معرفی کرده. لازم نیست بگوئیم حیوانات دشمن انسان هستند و یا از جمله قربانی های هوسرانی او حساب می شوند. حیوانات اهلی خدمتگذار حقیقی و مطیع و منقاد انسان می باشند، ابدأ در زیر بار ظلم و تعدی و اسارت کم ترین شورش یا جنبشی از آن ها سر نزده است. ولی این نکته را باید در نظر داشته باشیم که در حال توحش خیلی بهتر زندگانی می کردند. چنان که اجداد آن ها به همان حال طبیعی زیست می کنند. انسان با زندگانی مصنوعی خود نژاد آن ها را نیز خراب و فاسد کرده. فرض کنیم انسان از آسمان روی زمینی می افتاد که در آن جا حیوان وجود نداشت آیا چه می کرد؟ محققا او می توانست زندگانی بکند، غذا، لباس؛ پناه و آلات خود را از نباتات و جمادات می گرفت، اما از کمک و یاری رفقای خود محروم می ماند. تا ابد کسل و ضعیف و ناتوان و احمق بود. میل طبیعی و عقل او رو به زوال می گذاشت. آیا می توانست زراعت بکند؟ به دشواری می توانست،

ولی در هر نشو و نما و ترقی او خیلی محدود بود، زیرا مجبور می شد به تنهایی تمام کارهای خود را انجام بدهد و بعد هم بدون کمک و تفریح، بدون فکر، بدون مشاهدات در سکوت محض زیست می کرد و شاید بیشتر اختراعات او مجهول می ماند چون که سرمشقی نداشت از روی آن تقلید بنماید.

دیگر انسان از عنوان جاه طلبانه باید دست بکشد، او پادشاه موجودات نیست، بلکه یک جانی، ظالم، یک چپوچی، یک راهزن و یک جلاد حیوان است و بس. در صورتی برتر و افضل از حیوان خواهد بود، که تمایلات پست و حرص خود را در تحت قاعده معینی بیاورد والا مجبور می شویم او را از جمله کالانعام بنامیم چنان که فردوسی علیه الرحمه فرموده:

هر آن کو گذشت از ره مردمی تو دیوش شمر، مشمرش آدمی

انسان نه تنها حیوانی است که حالت دفاعیه او از سایر حیوانات کمتر است بلکه راه زندگانی خود را هم نمی داند. صفحات زندگانی او را با خون نوشته اند. جنایات و ردائل او را تا به حال هیچ حیوانی مرتکب نشده. مثلی است معروف که: «عقل هر خری بهتر از آدمیزاد است.» اگر چه از روی طعنه و تمسخر می گویند اما یک حقیقت انکار ناپذیری در بر دارد. گوته Goethe در Faust می گوید: «آن چه را عقل می نامند، اغلب عین خودپسندی و حماقت است.»

دیوژن Diogène معروف روزی با چراغ دستی، در شهر آتن جستجوی یک نفر انسان را می نموده و عاقبت پیدا نکرد. لکن فیلسوف ما خیام، وقت خود را به کوشش بیهوده تلف ننموده، با بیان شیوا، طبع روان و اطمینان خاطر می گوید:

گاو نیست در آسمان و نامش پروین

یک گاو دگر نهفته در زیر زمین

چشم خردت گشای چون اهل یقین

زیر و زبر دو گاو مشتکی خر بین

البته این خیالات را برخلاف اقوال عامه می دانند، و جزو هجویات می شمارند. لکن این ها خیال باطل نیست. نسبت حمق به انسان دادن نباید به نظر ما ناگوار باشد، زیرا خیلی خطاها و اجحافات از او سر می زند. چه بگوئیم؟ این که چیزی نیست، انسان نه فقط احمق ترین حیوانات است، بلکه درنده ترین و شریرترین آن هاست و یا تنها اوست که حقیقتا شریر و مودی است. فی الواقع انسان می تواند صفت دانا یا نادان، خوب یا بد را داشته باشد. من بسیار خواننده و شنیده ام که انسان کامل ترین حیوانات است. سهو بزرگی است، برعکس اوست که هرگز به درجه تکامل نمی رسد، هم چنین حیوانات قابل رشد و تکامل نخواهند بود. به همین دلیل مختصر است: که آنان احتیاجی به ترقی ندارند. آنان همانند که باید بوده باشند، بدون کم و زیاد، نه چیزی باید فراگیرند و نه چیزی را فراموش کنند. آن ها مانند اشخاص باید حفظ تولید مثل را بنمایند. انسان به هیچ وجه کامل نیست؛ نه از حیث اخلاق و نه از حیث جسم و نه شعور. نزد بهترین و قشنگ ترین و باهوش ترین انسان همیشه نقص دیده می شود. اگر صفات و معایب ما را با یک دیگر به سنجند، خطایا و شرارت ما به مراتب بیشتر خواهد بود. اما این دلیل پست بودن انسان از سایر حیوانات نمی شود، انسان از آن ها برتر است زیرا که اعضا و قوای او بیشتر و ترقی آن ها زیادتر است، زیرا که نیرو و قوای روحیه او نامحدود است. اما تکرار می کنم این برتری به طور مطلق نیست، هم چنان که تصور می کنند، یک انسان کامل برتر و یک انسان پست فطرت پست تر از حیوان خواهد بود.

«لا تجعلوا بطونكم مقابر الحيوانات»

حضرت امیر

ج

اگر تمام مظالم و جنایاتی را که انسان نسبت به حیوانات مرتکب شده و می شود در نظر بیاوریم، خواهیم دید اگر چه خیلی مختلف می باشد، ولیکن سبب کشتار آن ها از دو عذر ناموجه ناشی می شود. حال لازم است قدری اطراف آن مذاکره کنیم.

آن دو بهانه یکی عبارت از گرسنگی می باشد، و دیگری به نام ترقی علوم و تحقیقات علمی است - ترقی علوم از راه کشتار حیوانات یک بهانه بی مأخذی است. آیا چه فایده برای علوم خواهد داشت جسد بی جان حیوانی بعد از آن که نژاد او از بین رفت؟ آری تحقیقات جزئی از تشریح نمودن آن به دست می آورند. ولی چه اهمیتی دارد که شمارش استخوان ها و یا پیچ و خم های سر فلان حیوان را بدانیم؟

در صورتی که تحقیقات مفیدتری می توانیم از هوش، میل طبیعی، طرز زندگی، عادات و حالات روحیه آن ها بنمائیم. لکن بیشتر جنایاتی که به نام علم می شود بی فایده است.

بهانه دوم که خیلی مهم می باشد، عبارت از گرسنگی یا مبارزه بقا است که ما را وادار به کشتن حیوان می نماید. ولیکن این یک اشتباه فاحشی است. انسان اصلاً گوشت خوار نبوده و نیست، فقط از ناچاری در زمان توحش مجبور به خوردن

گوشت شده و تا به حال آن را به یادگار از زمان بربریت نگاه داشته است. اولاً ساختمان بدن انسان گواهی می دهد که گوشت خوار نمی باشد چنان که دندان ها، معده، روده، همان طوری که فلورنس Flourens معروف نوشته، ثابت می کند که انسان اولیه میوه خوار بوده است مثل میمونهای بزرگ.

کوویه Cuvier طبیعی دان مشهور نیز به ثبوت رسانده که غذای حقیقی انسان میوه است و می گوید: «تشریح بدن انسان به ما نشان می دهد، که او از هر جهت به حیوانات میوه خوار شبیه است و به هیچ وجه با حیوانات گوشت خوار شباهت ندارد. غذای طبیعی انسان مطابق ساختمان بدن او به نظر می آید میوه جات، ریشه، و قسمت های آب دار نباتات است. دست های او برای کشت و زرع درست شده، از طرفی فکین او کوتاه و کم زور می باشد، از طرف دیگر دندان های کلبی او از سایر دندان ها بلندتر نیست و به او اجازه نمی دهد نه علف به خورد و نه گوشت حیوانات را بدرد^۱».

در قرن هیجدهم، طبیعی شناس بزرگ بوفن Buffon نوشته: «انسان می تواند مثل حیوان با نباتات زندگانی بنماید... به نظر می آید طبیعت به زحمت برای هوا و هوس و حرص او کفایت می کند. انسان به تنهایی خیلی خیلی زیادتر گوشت می بلعد که تمام حیوانات درنده و این از روی اجحاف است نه از حیث لزوم.»

علم الاعضاء Physiologie با تشریح در این خصوص هم آهنگ است، و به یک طریق روشنی عقیده کوویه را تأیید می نماید. به علاوه تاریخ طبیعی انسان Anthropologie که مؤسس آن بروکا Broca است نیز به نوبت خود ثابت کرده است که انسان میوه خوار است، نه فقط جهاز هاضمه او شبیه و نزدیک به حیواناتی می باشد که تنها غلات یا میوه می خورند، بلکه مهم ترین عضو او که سر است نشان می دهد، هیچ طرف مقایسه با سر حیوانات گوشت خوار نیست و حیواناتی که مغز سر آن ها بیشتر شبیه با سر انسان است، فیل، میمون و غیره هستند، و در صورتی که حیوانات گوشت خوار در آخرین درجه حیوانات پستاندار حساب می شوند.

بچه که نزدیک تر به طبیعت است، و ذائقه او هنوز خراب نشده، میل زیادی به میوه دارد و بسیاری از آن ها از خوردن گوشت احتراز می نمایند و تا به آن ها گوشت نخوراند، گوشت خوار نمی شوند.

پلوتارک گفته: «تو از من می پرسی چرا فیساقورس از خوردن گوشت حیوانات پرهیز می کرده، اما من برعکس از تو سؤال می کنم کدام انسان اولین مرتبه جرئت کرد گوشت مردار را به دهان خود ببرد؟»

علاوه بر این مواد غذایی گوشت در نباتات یافت می شود، ازت گوشت اگرچه زیاد است ولی در بقولات و حبوبات زیادتر از آن وجود دارد، در صورتی که املاح معدنی در گوشت نیست، و اگر انسان بخواهد غذای خود را از گوشت بگیرد باید استخوان را مثل حیوان درنده با گوشت بخورد، چون فسفات های آن برای بدن انسان لازم است و هم چنین حیوانات گوشت خوار گوشت زنده را می خورند، غیر از این است که انسان لاشه تجزیه شده حیوانی را که پر از میکرب امراض مختلفه است با هزار قسم رنگ آمیزی و تغییر و تبدیل آرایش کرده تا به دهان خود نزدیک کند و بیشتر حیواناتی را که می کشند مسلول و مریض می باشند و به مجرد دخول گوشت آن در معده میکرب آن امراض را به بدن انسان انتقال می دهد.

در سنه ۱۸۹۶ دکتر مورل Maurel مقایسه کرد که مقدار مصرف گوشت در مدت پنجاه سال سه برابر افزوده شده و می بینیم علل آن به همان تناسب در تزايد است. چنان که امراض سل، سرطان، آپاندیسیت، زخم روده، سوءهضم و بعضی تب ها در نتیجه اجحاف گوشت خواری است. زیرا گوشت در معده انسان باعث نشو و نما می میکرب سل و سرطان می باشد و همان طوری که مسبوق هستند دواهای بی شمار، انژکسیون های جدید که امروزه هر کسی کم و بیش استعمال نموده

^۱.Lecons d' Anatomie Comparée

در قدیم به کلی مجهول بوده، با وجود این مردم در کمال صحت عمر طولی می کرده اند، در صورتی که حالیه تمام اختراعات انسان و داروهای کیمیائی رنگارنگ او عمر انسان را کوتاه کرده، نژاد او فاسد شده، هر کسی چندین مرض ارثی با خود می آورد. بدبینی عمومی محیط مسموم و افکار تاریک قرن جدید تا اندازه ای در اثر این مخالفت با قانون طبیعی و زندگانی مصنوعی او است.^۱ پرهیز از خوردن گوشت، اگرچه امروزه یک اهمیت طبی و علمی به خود گرفته و در ممالک متمدنه اروپا و امریکا هزاران اشخاص از خوردن آن صرف نظر نموده اند ولیکن این عقیده تازگی ندارد و همیشه از زمان قدیم وجود داشته است. بیشتر عرفا و حکماء در هر زمانی نباتی خوار^۲ بوده و می باشند: مغان ایران، عقلای هند، کهنه مصر و یونان، متصوفین، اشخاص بزرگ مثل بودا، فیساقورس، افلاتون، اپیکور، سن کلمان دالکساندری، پرفیرژامبیک، کرنارو، گاسندی، باکن، میلتن، لینیز، اسپینوزا، از متأخرین: ولتر، ژان ژاک روسو، فرانکلین، شلی، لامارتین، میشله، شوپن هاور، واگنر، تلسنوی، کارپنتر، از معاصرین: ریشه، کلمانسو، گالیینی، مترلینگ و غیره...

به علاوه قسمت بزرگی از مردم دنیا نیز نباتی خوار هستند، مثلاً عده گوشت خواران آسیا از یک پنجم نفوس آن تجاوز نمی کند. در این اواخر به تجربه رسیده، که هرگاه غذای حیوان گوشت خواری را مبدل به نباتات بنمایند هوش و زورش زیادتر می شود و از بیشتر ناخوشی ها محفوظ می ماند. مثل سگ که اصلاً گوشت خوار بوده است ولی دیده شده بعضی اوقات اغذیه نباتی را بر گوشت ترجیح می دهد. برعکس اگر حیوان میوه خوار مثل میمون را مجبور به خوردن گوشت بنمایند دیری نمی کشد که موهای حیوان ریخته و بدنش از زخم پوشیده می شود. هم چنین امراض زیادی در او تولید می کند. چندی است اطباء لزوم نباتی خواری را برای صحت جسم و روح اعلام می نمایند، از جمله پروفیسور شارل ریشه Pr. Richet از معارف علمای معاصر فرانسه، اظهار می کند:

« گوشت به هیچ وجه برای بدن لازم نیست» و امروزه اشخاصی که ترک گوشت خواری را نموده اند بیشتر از نقطه نظر حفظ الصحه می باشد. « برخلاف عقیده عامه، از حیث قوت، موادغذائیه نباتات به مراتب بیشتر است. چون که گوشت در نظر اکثر مردم دارای خواص موهوم می باشد، و به واسطه تهییج مصنوعی و خطر ناکی که به محض ورود آن به معده تولید می کند آن را یک غذای مقوی جلوه می دهد. سنه ۱۸۹۸ در مسابقه ای که بین پهلوانان در برلن گذاشتند، هشت نفر پهلوان نباتی خوار از ۲۳ نفر دیگر پیشی گرفتند. چاпарهای بومی مکزیک که خیلی پرزور و قوی بنیه می باشند، در بین راه فقط دانه ذرت می خورند. چاпарهای هندی فقط برنج می خورند، و در هر روز چندین فرسخ راه می روند.^۳ در جنوب فارس (دشتستان) طوایفی مسکن دارند که خیلی پرزور و چالاک هستند و تقریباً کار عمده آن ها صحرانوردی است؛ غذای آن ها منحصر است به خرما و آرد. کلیتاً در تمام دنیا دهقان و بزرگر بیشتر از همه زحمت می کشند و کارهای شاقه می نمایند، غذای آن ها تقریباً نباتات است. نیز ناگفته نماند که اجتناب از گوشت خواری مربوط به ریاضت نیست ولی قدماء از این جهت پرهیز می کرده اند. چنان که صاحب (دبستان) راجع به ایرانیان قدیم می گوید: «اما نشده که یزدانیان بزرگ، دهان به گوشت آلاینند، چه گوشت خورند صفت انسانی نیست، چه هرگاه به قصد خورد خویش کشد، سببیت در طبیعت نشنید، و این غذا نیز آورنده درندگی است.» مطابق عقیده ابوعلی سینا، ناصر خسرو، و به زعم کلیه

Dr. Durville Dr. Pascault Dr P

^۱. رجوع شود به کتب

Carton

Dr. J. Le Grand. Dr Huchard

^۲. نباتی خواری végétarisme از لغت vegetus لاتن مشتق می شود. یعنی مقوی و منتبیین آن از نباتات و بعضی مواد حیوانی مثل شیر، تخم مرغ تغذیه می کنند.

در صورتی که نباتی خواری مطلق végétalisme از نباتات می آید و کسانی که پیرو این رژیم هستند فقط از سبزیجات، غلات و میوه جات غذای خود را می گیرند.

^۳. Pr. J Lefevre. Examen Scientifique du Végétarisme P. 147 . 11 e éd

علمای صوفیه، مقصود از کشتن حیوان که در کتب مقدسه آمده برانداختن صفات بهائم است و قربانی اشاره است به کشتن نفس بهیمی چنان که شیخ عطار می فرماید:

در درون هر کسی صد خوک هست
خوک باید کشت یا زنار بست

بعضی ها بعد از آن که این دلایل را پذیرفتند می گویند: اگر تمام این مطالب صحیح است ولیکن عملاً صدق نمی کند، زیرا کسانی که گوشت می خورند صدمه ای برای آنان ندارد. البته کسی که تریاک می کشد، یا عرق می خورد لازم نیست در آن واحد بمیرد چون گوشت یک مهیجی است که به مرور می کشد، و عاقبت وخیم آن بعدها بروز می کند - امروز کمتر اشخاصی هستند که از سلامتی خود رضایت مند باشند. از خیلی جوان تا خیلی پیر می بینیم. همه دارای دندان های خراب، امراض معده، موهای تنک، چشم های نزدیک بین، رنگ های پریده و به کم خونی، ضعف مزاج و خستگی جسمانی مبتلا هستند. هم چنین انسان باید بداند کشتار بی جهت بدون مسئولیت نمی باشد و او حق ندارد زندگانی اطفال بی گناه طبیعت را کوتاه کند. بهترین و سالم ترین غذا برای انسان همان است که نباتات به او می دهند، زیرا که ماده حیاتی Vitamine آن هنوز زنده است.

فی الواقع انسان یک سعادت حقیقی نخواهد داشت، تا زمانی که در اطراف خود ظلم و جور می بیند، خواه هم جنس او باشد، خواه دیگران. هر کدام زندگانی را به قدر خودشان دوست دارند؛ حیوان هم مثل انسان. بدون لزوم نباید او را از این نعمتی که خالق به تمام موجودات داده و انسان قادر نیست دوباره زندگانی را به آن ها رد بنماید محروم کنیم. این کشتار یک خطای بزرگی است که انسان خیلی گران باید قرض خود را بپردازد. می گویند ما حیوان را نمی کشیم سایرین کشته ما آن را می خوریم - این یک عذر بدتر از گناه است. تلستوی این طور جواب می دهد: «انسان می تواند در نهایت صحت و سلامتی زندگانی بکند، بدون این که برای خوراک خود حیوانی را بکشد. البته اگر گوشت خورد، برای هوا و هوس ذائقه خود در جنایت کشتار شرکت نموده. این رفتار برخلاف عقل و اخلاق است.»

ایراد دیگر آن است که هندی ها چندین هزار سال است نباتی خوار می باشند، و کار عمده ای از آن ها سر نزده، در جواب می گوئیم:

اول آن که وحشی هائی که گوشت آدم را می خورند به همان حال بربریت باقی هستند و ترقی و تمدن از آن ها دیده نشده، و اگرچه هندی ها اختراع راه آهن نکرده اند ولیکن تمام علوم و فلسفه مدیون این قوم بوده و می باشد. از این گذشته این ایراد را نمی شود به ژاپنی ها گرفت چون که گوشت به نظر آن ها یک مهیج است نه غذا و مثل مسکرات گوشت ماهی را ندرتاً برای تفنن استعمال می کنند، و در بین حیوانات گرگ که گوشت خوار مطلق است ضرب المثل درندگی و سببیت و خون خواری می باشد.

آیا می توانیم بگوئیم هنوز قبائل وحشی انسان وجود دارند که آدم خوار می باشند، پس این غذای حقیقی انسان است؟ اما انسان خلق نشده گوشت هم نوع خود را بخورد و نه گوشت حیوانات را که باید آن ها را دوست داشته و از آن ها حمایت و پرستاری کند، در عوض این که سبب اتلاف آن ها را فراهم بیاورد. و اگر گوشت خوار می شود، به واسطه فراموش کردن مقام خودش است.

طبیعت در همه جا رعایت فرزندان خود را کرده است. حیوانات گوشت خوار مثل شیر، ببر، مار و غیره دارای قوه مغناطیسی^۱ می باشند و طعمه خود را قبل از خوردن بی حس می کنند. مثلاً انسان وقتی که زیر پنجه شیر یا ببر بیفتد

۱. Magnétisme (متر)

احساس درد نمی نماید مگر بعد از آن که خلاص شود. لیوینگستن Livingstone نقل می کند در موقعی که به شکار شیر رفته بود، در زیر پنجه شیر افتاده و حیوان روی بدن او می نشیند اما هنوز او را نخورده بود، چون شکارچیان دیگر حیوان را تهدید می کردند. لیوینگستن سخت مجروح شده و برای بلعیده شدن خود را حاضر کرده بود. او می گوید: «خیلی غریب بود! در این حالت موحش هیچ احساس درد نمی کردم. مثل این بود از بدن من چیزی خارج می شد^۱. می گوید شاید این نعمت طبیعت است، که طعمه هر حیوان گوشت خواری از احساس درد و زجر مصون می ماند و ترس مهیب آخرین لحظه زندگانی او برطرف می شود.»

اگرچه این قوه مغناطیسی در انسان وجود دارد ولی برای کشتن حیوان مورد استعمال نخواهد داشت. به علاوه اگر شیر حیوانی را شکار می نماید، برای هوا و هوس ذائقه خودش نیست، بلکه ساختمان بدن او برای گوشت خواری درست شده. عذر او خیلی روشن و آشکار است: یعنی برای امرار حیات و تنازع بقاء است، طعمه او اسارت ندیده، مزه چوب و شلاق نه چشیده، در پاداش خدمت کشته نشده، بلکه حیوانی است که زندگانی خود را به آزادی نموده و روزی که تقدیر بوده می میرد!

در قرنی که دنیا صلح عمومی و یک آتیه آرام آرزو می کنند، و به اصطلاح می خواهد بره از پستان گرگ شیر به خورد! در صورتی که هر روز، هر دقیقه، دست جنایتکار بشر هزاران حیوان مظلوم را که نمی توانند از خودشان دفاع نمایند در نهایت خون سردی می کشد! و اغلب بر روی گوشت آن ها جای ضربت چوب و شلاقی که قبل از کشتن به آن ها زده اند دیده می شود! اخلاق نویسان، فلاسفه باید کتب خود را بسوزانند. خالق به موجب کدام قانون مهبیی ضعیف را به قوی، ناتوان را به توانا، کوچک را به بزرگ می سپارد، بدون اینکه این غول از شکنجه ای که به زیردست خود می کند کم ترین ندامتی بنماید؟! واقعاً انسان ظالم ترین و فاسد ترین حیوانات است. به غیر از منفعت و هوی و هوس خود چیز دیگری را نمی بیند. خودش از مرگ می ترسد، ولی سبب مرگ دیگران را فراهم می آورد. اما با وجود اسارت خشن خون ریزی وحشیانه و جنایاتی را که نسبت به حیوان مرتکب می شود، یک زندگانی تاریک، بدون دلربائی طبیعی، و خوشحالی حقیقی برای خود اختراع کرده، و هم چنین خود را مضحک ترین حیوانات نموده است. ولیکن روش ناهنجار او بیشتر به ضرر خودش تمام خواهد شد و انتقام حیوانات نیز به خوبی گرفته می شود. این ناخوشی های جدید که هر روز هزاران نفوس را برمی چیند، تغییرات عمیقی که نژاد انسان ظاهر ساخته، سمیت خیالات و محیط در نتیجه زندگانی خارج از طبیعت اوست.

آری در صورتی که تمام دلایل موافق با نباتی خواری است، نباتی خوار بشویم. خوش بختانه انسان احتیاج به غذای خونین ندارد. می تواند با نباتات و میوه جات زندگانی کند. میلیون ها نباتی خوار تا به حال زندگانی کرده و می کنند. این رژیم موافق است با حفظ الصحه - صرفه جوئی - اخلاق و قوانین طبیعت، خیلی ساده و سالم و انسانی است. آری بگوئیم برای چه بکشیم؟ اگر بنا بود هر کسی برای خود حیوانی را بکشد، چقدر اشخاص از خوردن گوشت صرف نظر می کردند؟ چرا چشم خودمان را عمداً به بندیم؟

سلاخ خانه ها را همیشه در بیرون شهر می سازند. خوب بود اقلأ در میدان های عمومی کشت و کشتار می نمودند تا مردم از مرگ مهیب غذای خود آگاه می شدند. فکر بکنید به زمان های آینده که با شگفت خواهند خواند، اجداد انسان جسد حیوان کشته شده را می خورده اند.

«برای حیوان، هم کار و کمک انسان، باید طبقه ای ما بین هیئت
جامعه قائل شد، و حفظ حقوق او را در نظر گرفت.»
«کلمانسو»

د

حال بیائیم سر مطلب، آیا رفتار انسان همیشه نسبت به حیوانات به یک طرز بوده یا نه؟ و تمدن عصر حاضر برای آنان مفید بوده است یا برعکس آن؟ جواب هم مثبت است و هم منفی. مثبت است زیرا که هر چند ظلم نسبت به حیوانات در این اواخر به منتها درجه رسیده ولی ملل متمدنه اروپا و امریکا، تا اندازه ای به واسطه برقرار کردن قوانین سخت و هم چنین به واسطه بعضی اختراعات از آزار نسبت به حیوانات بارکش کاسته اند و این خیال رو به ازدیاد می باشد. از طرف دیگر راجع به حیوانات ایران جواب منفی خواهد بود، به دلیل این که ایرانیان قدیم، همیشه رعایت حال حیوانات را می نموده اند و نویسندگان، حکماء، عرفا و شعرای ایران در کتب خودشان رحم نسبت به حیوانات را گوشزد نموده اند، و غریب تر از همه آن که ایرانیان باستانی در زمان پادشاه دادگستر انوشیروان عادل، قوانین سختی برای حفظ حقوق حیوانات داشته اند. و این یک ننگی است برای اهالی سرزمینی که مهد آسایش حیوان بوده امروز از سایر ملل عقب مانده،

و در نهایت ظلم و جور با آن رفتار می کنند! اینک برای نمونه بعضی از آن قسمت ها انتخاب شد: اوستا، گاتا ۳۲ «آهورامزدا نفرین می کند، به کسی که کشتن چارپایان را بیاموزد.»

در اوستا حیواناتی که نباید کشت عبارتند از: بره، بز، گاو، اسب، خرگوش، خفاش، خروس و غیره خصوصاً سگ. هم چنین بی رحمی نسبت به حیوانات و کشتن چرندگان و حیرانات بی آزار از گناهان بزرگ است. ولی به عقیده هارلز^۱ در زمان ساسانیان و شاید خیلی پیش تر از آن در عوض شکنجه های سختی که در اوستا ذکر شده، جریمه قرار داده بودند.

دساتیر آسمانی - ۷۷ «بدانید که زندبار (جانور بی آزار) کش به خشم یزدان والا گرفتار آید.» از حمله عدل انوشیروان در کتاب دبستان المذاهب، شیخ محمد فانی می نویسد:

«... حیوانی مثل گاو، و شاب را که در جوانی کار فرمودندی، چون پیر شدی صاحبان ایشان به آسودگی آن ها را نگاه داشتندی. و مقرر است که هر حیوانی را چه مایه بار کنند هر که از آن حد گذرانیدی او را تأدیب فرمودندی.» چه خیال اسف آوری است که در زمان حقوق حیوان را در نظر داشته و به کرات گفته و نوشته اند؛ ولی بدون نتیجه مانده است. و اگر در قدیم عمل می شده امروز به کلی فراموش کرده اند!

قرآن - سوره انعام آیه ۳۸ می آید: «و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنافی الکتاب من شیئی ثم الی ربهم یحشرون.»

(جنبنده و پرنده ای روی زمین نیست مگر اصنافی مثل شما. ما در این کتاب چیزی فراموش نکردیم، و روزی به سوی پروردگارشان محشور می شوند.)

یعنی همه مخلوقات در نزد خدا یکسان هستند و هیچ کدام بر دیگری ترجیح و برتری ندارند. نویسندگان اخلاقی و حکمای اسلام از حیوان دفاع می نمایند. قسمت های زیر چون مهم بود ذکر می شود: شیخ نجم الدین رازی یکی از بزرگان صوفیه در کتاب مرصاد العباد نوشته:

«... بر چارپایان ظلم نکنند و بار گران نهند: و کار بسیار مفرماینده و بسیار زنند و هر چه بر ایشان رود که زیادت از توسع ایشان باشد، حق تعالی فردا بازخواست کند و انصاف ستاند و انتقام بکشد.»
خواجه نصیرالدین توسی در اخلاق ناصری می نویسد:

«... بدترین خلق خدا کسی بود که اول بر خود جور کند و بعد از آن بر باقی مردمان و اصناف حیوانات.»
سید جعفر کشفی از نویسندگان متأخرین صاحب تحفة الملوک این طور نوشته: «... زیاده بر طاقت حیوان را بار نکنند... در وقت رم کردن و نفرت نمودن آن را نزنند، بلکه تفحص نمایند که سبب آن چه بوده است. و آن را دشنام و فحش مگویند و در وقت رسیدن به منزل آب و علف و سایر امور و حوائج آن را متوجه شوند و مهیا کنند... الخ.»
مکان دیگر در بیان رعایت احوال غلام و کنیز و خادم و سایر حیوانات (؟) می گوید: «... باید با حیوانات بر وفق عدالت و انصاف و بدون جور و اعتساف رفتار نمایند، و هر کدام از آن ها را تا مدتی که به حسب خلقت باید که تعیش بنمایند و نفع برسانند باقی بدارند و از روی اجحاف و زیاده روی با آن ها رفتار نکنند... و در غیر مصرفی که برای آن خلق شده اند مصروف ندارند... - پس باید که رعایت احوال آن ها به مقتضای مروت و عدالت و تقوی و دیانت نموده شود... و از آن جائی

^۱ . Harlez

^۲ . هر چند این کتاب در اواخر ساسانیان و قسمتی از آن بعد از اسلام نوشته شده ولی خالی از اهمیت نیست.

که هر مخلوقی که عاجز و اسیرتر است، وکالت و ولایت خداوند مر آن را بیشتر، و استعمال رحم و مروت در حق آن ها لازم تر است.

لهذا رعایت نمودن احوال و حقوق حیوانات اقدم و الزم است، از رعایت نمودن احوال و حقوق غلامان و کنیزان. الخ.» در خاتمه می افزاید: «این است نمونه ای از آداب معیشتی که مرتبط به امر دین معاد و از خصایص انسان است و به هر نحو و هر چه را که می کرد به همان نحو و همان را می درود. و به هر قسم که سلوک می نماید به همان قسم خداوند در روز حشر با او سلوک خواهد کرد.»

جای بسی تأسف است که تا کنون برای وضع نمودن قوانینی جهت منع از ظلم نسبت به حیوانات در ایران اقدام نکرده اند، که نه فقط از راه زیاده روی جور و ستم نسبت به آن ها جلوگیری می شود بلکه منافع آن بیشتر مترصد انسان خواهد شد. و بهترین راهی است برای تهذیب اخلاق یک جامعه چنان که در انگلیس و آمریکا مجتمع حمایت حیوانات را به نام «انسانیت» می نامند «Human Association».

و حقیقتاً لایق این اسم می باشد زیرا که آزار کننده حیوان آزار کننده انسان می شود. کشنده آنان دیر یا زود جانی و قاتل انسان خواهد شد. در این خصوص مونتینی Montaigne خوب گفته: «این یک تفریحی برای مادران است که بچه خود را به بینند گردن پرنده ای را می کند و سگ یا گربه را در بازی مجروح می نماید، این ها ریشه فساد و بنیاد سنگدلی و ظلم و خباثت می باشند.»

بودا نیز گفته است: «مکشید، با محبت باشید، و سیر دائره تکامل پست ترین حیوانات را خراب مکنید». فیساغورس حکیم که محرم به طریقت مصریان قدیم بوده از ماهی گیران تورهای ماهی را که در آب بوده می خریده و در آب می ریخته، پرندگان را می خریده و دوباره آزاد می کرده است.

آپوله Apulée سیاح معروف، در کتاب سحر Magic خود نوشته: «رحم نسبت به حیوانات و مهربانی فطری، به قدری با هم مربوط می باشند که می توانیم با اعتماد و اطمینان کاملی قضاوت نمائیم؛ شخصی که نسبت به حیوانات بی رحم است، یک انسان نیکوکاری نخواهد بود. این رحم از همان منبعی است که فضیلت، اخلاق، و پاکدامنی انسان معلوم می شود، نسبت به هم نوع خود.» فیلسوف بزرگ آلمان شوپن آور Schopenhaver می نویسد: «اساس اخلاق رحم است نه فقط نسبت به هم نوع خود، بلکه نسبت به تمام حیوانات.»

روسکین Ruskin نویسنده نامدار انگلیس، در ضمن نطق خود می گوید: «من نمی خواهم بدون لزوم، هیچ یک از مخلوقات را نه بکشم و نه آزار بنمایم. بلکه به حفظ تمام جنبندگان بی گناه و نگاهداری تمام زیبایی طبیعت و زمین کوشش بکنم.»

پیر لتی Pierre Loti می نویسد: «من از مشاهده تیره روزی حیوانات بیشتر اندوهگین می شوم، تا برای برادران خودم. زیرا که آنان بی زبان و ناتوانند.»

محبت نسبت به حیوانات در هر زمان از طرف حکماء و عقلاء و اشخاص بزرگ برای رفاهیت زندگانی مادی و پیشرفت عقلی و ذهنی و تکمیل اخلاق انسان تأکید و تصریح شده. لکن ما در این جا توقع رحم و مروت از کسی نداریم بلکه فقط و فقط، دادخواهی می کنیم. خصوصاً ایرانیان که پیش قدم این عقیده به شمار می آیند، باید هر چه زودتر دست به کار بزنند. از حلوا حلوا گفتن، دهن شیرین نمی شود. درست است در زمان گذشته قوانینی در این موضوع داشته، و نویسندگان آن همیشه از حیوان دفاع کرده اند ولی چه فایده؟ امروز قانونی در خصوص حیوانات ندارد که مجری بشود و یکی از بدترین نقاط دنیا برای آن ها شده است. چنان که اسب هائی که دوره جوانی خود را در کمال سختی و زحمت

گذرانیده اند، چون پیر و ناتوان می شوند، صاحب باوفا آن ها را به قیمت نازلی به گاریچی یا برای کارهای شاقه دیگر فروخته، و حیوان بیچاره از این به بعد در زیر بارهای سنگین، شلاق، لگد، و دشنام عمر خود را به پایان می رساند. الاغ در ایران برای زجر کشیدن و جان کندن آفریده می شود. در کوچها به حال رقت آوری با زخم های زیاد، پای چلاق، شکم گرسنه، دو برابر قوه خود از طلوع خورشید الی موقع خواب صاحبش باید بار بکشد. نوازشی ندیده، به جز از شلاق و حرفی نشنیده به غیر از فحش و دشنام. سگ خیابان را محض رضای خدا می زنند! گربه را زنده در چاه می اندازند. موش را در سر گذرها آتش می زنند و غیره و غیره... اگر کشتن حیوانی برای انسان مفید است چه لذتی زجر و شکنجه او برای ما خواهد داشت؟ تا کی این پرده های خونین بربریت را باید کورکورانه نگاه کرد؟ این است تربیتی که به اطفال خود می آموزند! و تمام مردم به خیال چیزهای شرم آور. خودپسندی، منفعت جوئی و سیاست بافی هستند؟

همین شکنجه های گوناگون منجر به بی شرفی و فساد اخلاق می شود. این بی قیدی ظالمانه، جنایتی است نسبت به حیوان و خیانتی می باشد که نسبت به مقام و شئون عالم انسانیت مرتکب شده ایم. برای یک ملتی که لاف تمدن می زند، و برای کسی که خود را انسان خطاب می کند این فجایع زشت و ننگین است. و از جاده انسانیت به کلی دور می باشد. هومبلد Homboldt می گوید: «درجه تمدن یک ملتی از رفتار آن ملت نسبت به حیوانات معلوم می شود.» تربیت پدر و مادر تأثیرات عمیقی در اخلاق و رفتار بچه خواهد داشت و ظلمی که نسبت به حیوان شده و می شود، مادران اطفال به طور غیرمستقیمی در آن شرکت کرده و مسئول می باشند.

مادر بی وجدانی که پرنده ای را به دست بچه خود می سپارد و یا پدر بی وجدانی که بچه خود را به شکار برده و به خون ریزی تشویق و تحریص می کند، این ها اولین مدرسه قساوت و خون خواری انسان است که باعث بی رحمی و جنگ و جدال می شود. بر هر مادر و معلمی واجب و لازم است، در جزو درس و تربیت به بچه بیاموزد: که حیوان را برای آزار کردن و کشتن نیافریده اند، و تمام مخلوقات به نظر صانع یکسان اند و در بین آن ها پستی و بلندی نیست. همه باید سیر دایره تکامل را بنمایند. باید جلوگیری از مظالم انسان برای افتخار نام، و مقام انسانیت بشود.

اکنون در تمام بلاد اروپا و آمریکا با داشتن قوانین سخت و امتیازات دولتی، تا اندازه ای دایره ظلم را تنگ تر نموده اند. در فرانسه قانون گرامن¹ از حیوان دفاع می نماید. در پرتغال کسی که حیوان زخمی یا ناخوش را بار کند و یا حیوانی را بزند، از ده الی هفتاد و پنج فرانک جریمه شده و مدت پنج تا چهل روز حبس می شود. قانون هلاند برای آزار کننده حیوان، یا بار نمودن زیاده از معمول چارپایان، دشنام عابری، مدت شش ماه حبس و سیصد فلرن جریمه قرار داده است. قانون انگلیس شش ماه حبس، و صد لیره جریمه معین کرده. از طرف مجامع حمایت حیوانات نیز پرستاری می شوند، مثلاً در نزدیکی سربالائی ها اسب یدکی نگاه داشته اند تا مجاناً به درشکه یا چارچرخه سنگین کمک کنند. آیا این حرکت قابل تحسین نیست؟ ولی ایران در مقابل دنیا سکوت اختیار کرده و روز به روز تعدی اهالی آن نسبت به حیوانات بیشتر می شود! این بی حسی شرف یک ملتی را تحقیر می کند.

میگویند حیوانات حقوقی ندارند، اگر آنان تا به حال حقوقی ندارند برای آن است که ما نمی خواهیم داشته باشند. چرا نباید حقوق آن ها را مراعات کرد؟ آیا حیوان برای هوسرانی انسان خلق شده یا حقوقی در نزد پروردگار خود دارد؟ - تمام عقل و اخلاق برضد ظلم و جور و شکنجه ای که انسان به برادران ناتوان خود می نماید اعتراض می کند. و انسان در مقابل کسی که هر دو آن ها را آفریده مسئول است. باید احترام حقوق آن ها را بنماید، و گرنه برتری خود را بر سایر حیوانات انکار نموده، یک نادان دیومنش و یک پست فطرت گرسنه چشم معرفی می شود. حقوق حیوانات، حقوق زبردستان و بی

¹ . Loi Grammont, 1850

نویان است، حفظ حقوق آن ها یکی از نتایج تمدن واقعی و انسانیت حقیقی و هم چنین حفظ عقل، اخلاق و حیثیات یک جامعه است.

چون این مختصر گنجایش بیش از این را نداشت لهذا آن مرام را روشن تر بیان کنیم که عبارت است: از حرف زدن برای بی زبانان، دفاع از ناتوانان، دادخواهی برای ستم دیدگان، احقاق حق زبردستان و جلوگیری مظالم و قبایحی که برای مقام انسانیت یک لکه ننگ آوری است.

بدیهی است که تمام وجدان و شرافت، هر انسانی رامجبور می کند که در دادخواهی آن ها شرکت نموه هر چه زودتر جبران حقوق پایمال شده بنماید. همان طوری که با شعر فردوسی شروع کردیم با این بیت خواجه حافظ علیه الرحمه که جامع تمام فلسفه اخلاق است خاتمه می دهیم:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

تهران - ۱۳۰۳ (۱۳۴۳)